

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی
۲۰ اپریل ۲۰۱۴

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلیدی یا توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها ۵۸

به ادامه گذشته:

هرگاه عده معدود و انگشت شماری را که با تأسف ذهن آنها از درک سیر زمان و تفاوت بین سالهای ۱۳۵۷ – ۱۳۵۸ و زمان حال عاجز مانده با عقب ماندن از تاریخ هنوز هم فکر می نمایند که هرگاه هویت ایدئولوژیک «ساما» را آشکار نمایند گویا با دشمنان عمده خلق افغانستان در آن مقطع یعنی باند های خلق و پرچم و سوسیال امپریالیزم شوروی که زیر پوشش همان طرز تفکر به غارت و کشتار خلق ما اشتغال داشتند، هم هویت خواهند شد؛ به امید آن که این عده هر چه زودتر از کوماهی تاریخی که در آن فرورفته اند بیرون شده و بدانند که خلاف سالهای ایجاد «ساما» که خطر چنان سوءاستفاده ای وجود داشت، اینک قضیه از اساس فرق نموده، هر کس حق دارد میزان صداقت آنها را در امر مبارزه با ایستادگی آنها در سنگر ایدئولوژیک محک بزند؛ به حال خودشان گذاشته زیاد جدی نگیریم، می ماند طیف های دیگری که هریک روی اهداف خاص خودشان با چنگ و دندان در صدد آن اند تا «ساما» را یک سازمان اسلامی و یا حد اقل فاقد ایدئولوژی رهنما نشان بدهند که در ذیل به اختصار به آنها اشاره صورت خواهد گرفت:

۱- باند های خلق و پرچم، روسها و سایر مزدوران شان:

وقتی باند های خلق و پرچم به قدرت رسانیده شدند و به دوام آن سوسیال امپریالیزم شوروی خود از باب در ماندگی در سرکوب مقاومت خلق ما با ۱۲۰ هزار سرباز و عظیمترین ماشین جنگی که در تمام جهان هیچ قدرتی جرأت و اراده رویارویی با آن را نداشت، بر کشور ما هجوم آورد، تمام تلاش مزدور و بادار در عرصه تبلیغاتی چه در داخل کشورهای افغانستان و شوروی آنروز، چه در سطح منطقه و چه هم در تمام جهان آن بود، تا اوضاع افغانستان را در کل چنان معرفی دارند که گویا در آنجا ترقی، پیشرفت، سوسیالیزم و انقلاب در یک سمت و ارتجاع، تاریخزدگی، امپریالیزم و ضد انقلاب در سمت دیگر قرار داشته، نه تنها سربازان شوروی بر افغانستان تجاوز نموده اند بلکه، با تمام قواء و با بذل و ایثار خون شان می خواهند تا از برادران طبقاتی شان در افغانستان حمایت نمایند.

در تمام این سناریوی از قبل آماده شده که می توانست به تحمیق خلقهای افغانستان، شوروی، منطقه و جهان تمام شود، یگانه مانع جدی موجودیت نیروهای انقلابی افغانستان و از لحاظ نظامی در پیشاپیش همه سازمان آزادیبخش مردم

افغانستان(ساما) می توانست به شمار بیاید، چه با موجودیت نیروهای انقلابی در سنگر مخالف مزدوران روس و نیروهای اشغالگر روسی، سؤالی که ذهن نیروهای پیشرو منطقه و جهان را به خود معطوف می داشت، علت و چرایی موضعگیری این نیروها در تقابل با روسها بود؛ با موجودیت نیروهای انقلابی در سنگر ضد شوروی، تمام احزاب و نیروهای مترقی جهان می خواستند بدانند، که هرگاه اوضاع افغانستان همان رنگهای «سیاه و سفید» است که روسها و غلامانش معرفی می دارند، پس موجودیت «ساما» و بقیه نیروهای انقلابی چه چیزی را نداعی می نماید؟

روسها و مزدورانش جهت حل ریشه ئی این پرسش، از یک سو در داخل کشور بر تمام آنها مهر به اصطلاح «مانویست» زده همه را واجب القتل و مباح الدم اعلام و تا جایی که دست شان رسید به نسل کشی پرداختند و اما از سوی دیگر در داخل و به خصوص در خارج از افغانستان، نه تنها هویت ایدئولوژیک آنها را در همان مقطع به صورت مطلق نفی نمودند، بلکه نظریه پردازان آنها چون پنجشیری ها، کشتمند ها، عظیمی ها و ده ها جانی و میهن فروش دیگر شان، تا اینک تلاش می ورزند تا با نفی هویت ایدئولوژیک «ساما»، و آن را گاهی مسلمان و زمانی هم تروریست و یا رهن معرفتی داشتن، پاشنه آشیل تجاوز شوروی را بر افغانستان از انظار ببوشانند.

اکنون در جریان فعالیتهای روزانه پورتال بر اثر تماسهایی که با بخش های مختلفی از جنبش چپ جهانی اعم از دور و نزدیک به وجود آمده، وقتی بر واقعیت وجودی نیرو های وابسته به روس و نقش شوروی سوسیال امپریالیستی در افغانستان، از جانب متصدیان و همکاران قلمی پورتال روشنی انداخته می شود، به ده ها تن، صمیمانه ابراز می دارند که در آن زمان از چنین واقعیتی اطلاع نداشته اند و فکر می نموده اند، افغانستان هم چیزی شبیه انگولا و یا نیکاراگوا بوده، و این نیروهای طرفدار امپریالیزم امریکا و ناتو بوده اند که در زیر چتر اسلام سیاسی، علیه ترقی و پیشرفت کشور شان دست به عمل زده اند. از نظر ما انتقاد از خود صمیمانه این عده، بر ما نیز حکم می نماید تا به ضعف تبلیغاتی خود در تمام سطوح به خصوص بین متحدان طبقاتی نیروهای انقلابی در سطح جهان، اعتراف نموده بپذیریم که در چنان موضعگیری نادرستی، دامن جنبش چپ افغانستان نیز بدون گرد باقی نمی ماند.

روسها و مزدورانش با تمام قواء تلاش می ورزند، حال که میدان را باخته اند، حریف را از دست نداده، نگذارند تا از دید تاریخی و دراز مدت به پیروزی برسند، چه آنها به نیکویی می دانند در غیاب موجودیت نیروهای انقلابی و در پیشاپیش آنها «ساما»، در سنگر دفاع از میهن و بهروزی انسان آن و در تقابل خونین علیه قتل، کشتار، میهن فروشی و تجاوز، از یک دید تاریخی تمام جنبش مقاومت ضد روسی افغانستان، مهر ارتجاع مذهبی، فئودالی و توطئه امپریالیستی را بر پیشانی خود خورده و چیزی می شود در حد حرکت «باسمچی» ها و سایر نوکران امپریالیزم در نخستین سالهای پس از انقلاب اکتوبر. با حرکت از چنین منظری است که باند های خلق و پرچم و سایر مزدوران روس، با شدت تلاش می ورزند تا هویت ایدئولوژیک «ساما» را نفی نمایند.

۲- باند جواسیس حسین و شرکاء:

اینها که در واقعیت امر، چیزی به جز ادامه باند های خلق و پرچم آنها شعبات امنیتی و استخباراتی آنها نیستند، نیز سخت تلاش می ورزند تا با بند بازی های تهوع آوری، هویت ایدئولوژیک «ساما» را نفی و انکار نموده، گاهی آنها را اسلامی، زمانی خرده بورژوائی و غیر مارکسیستی و در جای دیگری تروریستی و آوانتوریستی معرفی بدارند. آنها با این تبلیغات شان می خواهند وظیفه ای را که از طرف خاد و جانشینانش به عهده شان گذاشته بود و گذاشته شده است، انجام دهند.

حسین جاسوس، صادق دنی «دهقانپور، د. شفق و ...» و آهن زنگزده «پولاد»، وقتی ادعا می دارند که گویا تاریخ جنبش کمونیستی افغانستان با حرکت آنها آغاز یافته است، در اینجا به هیچ صورت هدف آنها در خود بزرگ نمائی

خلاصه نمی‌گردد، بلکه آنها آگاهانه و با زیرکی چند جاسوس حرفه‌ئی، با تذکر چنین میدائی، نه تنها بر هویت ایدئولوژیک «ساما» بلکه بر گذشته جنبش کمونیستی کشور نیز خط بطلان کشیده، از زاویه دیگری همان ادعای روسها و مزدورانش را که گویا مقابل ارتجاع و سرمایه‌جنگیده اند، تأیید می‌دارند.

آنها در عین زمان با اتخاذ چنین سیاست رذیلانه و ضد انقلابی می‌خواهند تا ظرفیت های بالقوه و موجودی را که در درون جامعه به نفع انقلاب و مبارزه وجود دارد از رجعت به طرف سازمانهای گذشته شان باز داشته، با تبلیغ این که گویا در صدد «تدارک جنگ خلق» اند، تدارکی که بعد از سپری شدن بیش از ۳ دهه و با چهار بار، دست به دست شدن افغانستان نه تنها نمی‌توان کوچکترین و کمترین اثری را از آن، در هیچ کجای افغانستان مشاهده نمود، بلکه در عمل از طریق انجونیزم سجده بر آستان استعمار نمودن، همه را به «قارون» های زمان خویش مبدل ساخته است؛ در عمل آب به آسیاب امپریالیزم جنایتگستر امریکا و شرکاء ریخته، پیکارگران دلیر مردم را در بیراهه انقیاد و اضمحلال بکشانند، چنانچه افراد و کادر های خود را چنین کرده اند.

۳- نیبرالها و سایر مدافعان سرمایه:

تا جایی که من می‌دانم و تاریخ مبارزات بیش از یک صد سال اخیر کشور نشان داده است، فکر نمی‌کنم در طیف نیروهای انقلابی و حتا محققان بیطرف کس و یا کسانی پیدا شود که نداند، نمایندگان سیاسی بورژوازی در افغانستان اگر گاهگاهی اینجا و یا آنجا نیمه و یا شبه نیمه تبارزی هم داشته اند، بنا بر وابستگی جبلی و ساختاری آنها با سرمایه های امپریالیستی نه قصد این را داشته اند تا در جوشاجوش تحولات و آنگاهی که جامعه را شدیدترین تکانها می‌لرزاند پای پیش گذاشته به مثابه یک نیروی مستقل سیاستها و از آن طریق اهداف شان را آشکار سازند و نه هم این جرأت و گریزه در آنها وجود داشته تا به چنین کاری اقدام نمایند، بلکه عکس آن در تمام دوران ضرب المثل «هرکس خر شود ما پالانش هستیم*» را نصب العین خود قرار داده همیشه بقای سیاسی و فزیکیشان را به هر قیمتی تضمین نموده اند، مبرهن است که در جریان مبارزات آزادیخواهانه مردم ما علیه اشغالگران شوروی نیز تبارز آشکاری از آنها به چشم نخورده است، اگر گاهگاهی در این اتحاد و یا آن اتحاد شرکت جسته اند، باید پذیرفت که اولاً آن شرکتها در کل روی امیدواری هائی که از جانب نیروهای انقلابی به ویژه «ساما» و «سازمان رهائی افغانستان» در تصرف قدرت سیاسی برای شان خلق می‌شد، استوار می‌بود و در ثانی سخت نا پیگیر و شکننده نیز بوده اند.

در واقع نقش این عناصر در جنبش، بیشتر به آن افسقال هائی شباهت داشته و دارد که حین نزاع دوطرف خود را به مثابه میانجی و حتا عقل کل داخل معرکه نموده، در ختم غایله بیشتر منفعت را برای خود کمائی نموده اند.

این طیف، که متحدان و سخنگویان خود را در درون جنبش انقلابی، به دنبال ضربات پیهمی که بر پیکر از قبل ناتوان و پراکنده آنها در کل و به خصوص «ساما»، وارد آمده بود؛ یافته بودند به مانند همان افسقال ها، همیشه در تلاش آن بوده اند تا برای خود گذشته سیاسی جست و جو نمایند، گذشته سیاسی که از یک طرف آنها را مبارز، ضد روس، ضد ارتجاع مذهبی- در حد محدود آن- نمایش دهد و از طرف دیگر مهر چپی را نیز بر پیشانی خود نداشته باشند.

این طیف در موجودیت افراد تعیبه شده شان در درون جنبش، نمی‌توانند زیاد سرگردان بمانند، آنها به زودی «اعلام مواضع ساما» را می‌یابند، علم برداران آن سند ضد انقلابی و ارتجاعي را پیدا می‌نمایند، آن مقطع تاریخی را که یاد آن داغ ننگی را بر جبین تک تک سامائی ها می‌نمایند به جای تمام تاریخ پر افتخار «ساما» می‌نشانند و در نتیجه هرگونه هویت ایدئولوژیک «ساما» را نفی و انکار نموده، در نزد سرمایه می‌خواهند خود را همان «هم غازی، هم شهید و هم صحیح و سلامت در خانه» معرفی بدارند.

«ساما» که هم بی صاحب مانده و هم در غیاب رهبران، کادرها و اعضای وفادار به خط مبارزاتی بنیانگذارانش، به آله دست مشتی سازشکار و انجونیست مبدل شده است، دیگر نمی تواند از هویت خود دفاع نماید. در نتیجه آشغال های بورژوازی جهت ساختن یک گذشته برای خود، به تحریف تاریخ مبارزاتی «ساما» پرداخته، با نفی هویت ایدئولوژیک آن، می خواهند آن گذشته را در بازار مکاره سیاست های امپریالیستی به فروش برسانند.

۴- طیف عناصر جیون:

این طیف که با تأسف هرچند تعداد آنها زیاد نیست، مگر صدای بلند تر از دیگران داشته از هر سوراخی سر می کشند، کسانی اند که جرأت، شجاعت، شهامت، شرافت و گریزه آن را ندارند تا بگویند هم نمی توانند از گذشته مبارزاتی «ساما» ببرند و هم نمی توانند هویت ایدئولوژیک آن را در ملاء عام اعلام داشته، در نتیجه به کمونیست بودن خود اقرار بدارند.

این طیف که خود جرأت، شجاعت، شهامت، شرافت و گریزه آن را ندارند تا خویشتن خویش را به مثابه یک کمونیست اعلام بدارند و چه بسا در همان زمانی که به «ساما» آمده بودند، قادر نشده بودند با وجدان مذهبی شان تصفیه حساب نمایند، اینک بعد از سپری شدن سالها، به خصوص بعد از آن که «ساما» در درون افت بزرگی دست و پای می زند و ارتجاع و امپریالیزم عربده می کشد، فرصت را غنیمت دانسته با گردنهای خمیده و تظاهر به تواضع، بی ایمانی خود را عمومیت بخشیده جانبازان بی همتای «ساما» را، عناصر فاقد ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی-پرو اندیشه مائو تسه دون اعلام داشته، با هزار سوگند و قرآن می کوشند ثابت نمایند که «ساما» یک سازمان کمونیستی نه، بلکه یک نهاد غیر ایدئولوژیک بود.

۵- عناصر بی اطلاع و ناتوان از تفکیک «ساما» با جنبش «سامانی»:

آنانی که بین سالهای ۱۳۵۷ الی ۱۳۶۴ زیسته اند و حافظه شان وقایع آن زمان را هنوز در خود دارد، به خوبی به یاد می آورند که ساما به یمن موجودیت شخصیت های اسطوره ئی بین بنیانگذارانش و به یمن جانبازی و تبارز علنی تک تک اعضایش و از همه مهمتر درک درستش از زمان و تعیین شعار مبارزاتی متناسب با آن، راه چند ساله را یک شبه پیموده، در زمانی بسیار کم نه تنها، خود را به مثابه یک سازمان مبارزاتی پیشاهنگ تثبیت نمود- امری که برخی ها ظرف سی سال و اندی هنوز قادر بدان نشده اند- بلکه در تمام نقاط کشور اعم از شهر و روستا بین تمام اقشار و طبقات جامعه از روشنفکران پوهنتونی گرفته تا کارگران و دهقانان و خرده بورژوازی شهر و ده، جای پای عمیقی بین توده های میلیونی کشور یافته، به صد ها و هزاران تن بدون آن که کمترین ارتباط تشکیلاتی با ساما به مثابه یک سازمان داشته باشند، خود را سامانی و یا هم آزادبخش اعلام می داشتند. به صورت مثال نخستین خیزش محصلان پوهنتون کابل که از پوهنخی انجیری کابل برخاست و بیشتر محصلان ادعای آن را داشتند که گویا سامانی اند و یا هم برخورد توده های دهقانی در مناطق نفوذ زیر «ساما» از کوهدامن و کوهستان گرفته تا نیمروز، قندوز و مزار ... که همه خود را سامانی دانسته و هیچ کسی حاضر نبود تا هویت تشکیلاتی اش زیر سؤال برود.

این همان چیزی است که ما از آن به نام جنبش سامانی یاد می کنیم، جنبشی که با کمال تأسف «ساما» نه ظرفیت تشکیلاتی آن را داشت تا همه را در سازمانهای توده ئی متناسب با آن سازماندهی نماید و نه هم امکانات عملی آن را. اینجاست که به گفته صدر مائو، امر خوب به امر بد مبدل می گردد. امر خوب برخورداری از بیشترین اعتماد و نفوذ بین آحاد جامعه و طبقات و اقشار مختلف که می توانست مناسبترین بستر برای ساختن حزب، ارتش توده ئی و جبهه متحد ملی یعنی سه سلاح خلق باشد، به ضد خود مبدل شده در نتیجه «ساما» به بالهای کنجشکی شباهت پیدا نمود که می

بایست هیکل یک شتر مرغ عظیم الجثه را با خود از زمین بلند نماید، کاری که بالهای خود شتر مرغ هم به آسانی و برای همیشه بدان قادر نیست.

چون «ساما» نمی توانست، افراد را زیر پوشش تربیت ایدئولوژیک سازمانی خود قرار دهد و یک رشد کمی وحشتناک مانع از آن بود، در نتیجه مرز های «ساما» مخدوش گردیده، بین یک عضو «ساما» و هوادارش که جای خود دارد، بین اعضاء و روابط توده ئی، بازوی مسلح سازمان و متحدان طبقاتی اش چنان خلطی به وجود آمد که تفکیک بین آنها می توانست به قیمت سر انسان نیز تمام شود. - در تجربه شخصی خودم، وقتی چند تن از افرادی را که تا پای جان در زیر درفش پرافتخار «ساما» پیش رفته بودند، از موضع فردی که مسوولیت تشکیلات «ساما» را به عهده داشت، سامائی به مفهوم تشکیلاتی آن ندانستم، خود روشنترین گواه و سند می باشد- در نتیجه به صد ها و هزاران فردی در خارج و داخل کشور، در بیرون و داخل زندان، ادعای سامائی بودن می نمودند و یا متهم به عضویت «ساما» بودند، بدون آن که حتا برای یک بار چشم شان به برنامه و آئین نامه سازمان خورده باشد. بدون آن که به اساس آئین نامه سازمان به صورت کتبی این واقعیت را لمس نموده باشند که عضو سازمان فقط کسانی می توانند باشند که به اندیشه رهنمای آن یعنی «مارکسیزم- لنینیزم - اندیشه مائو تسه دون» باور مند بوده و جهت تحقق اهدافی که از همان خاستگاه معین شده، مبارزه نمایند.

موجودیت چنین طیفی که تعداد شان به بیش از هزاران تن رسیده به ده ها و صد ها تن از آنان یا از جانب اشغالگران روسی و مزدورانش و یا هم ارتجاع مذهبی، به خون کشانیده شده اند و از یک منظر با ایثار خون خویش تعهد سیاسی شان را به «ساما» به اثبات رسانیده اند، باعث می گردید تا به علاوه آن که مردم بی اطلاع در تشخیص افراد «ساما» از هواداران، و طیف جنبش سامائی غافل بمانند بلکه بین برخی از افراد آگاه و حتا سازمانهای رقیب «ساما» نیز این سوءتفاهم ادامه بیابد.

حال که بدینجا رسید لازم است بیفزایم، طبق آئین نامه «ساما»، عضو «ساما» کسی است که به برنامه «ساما» به مثابه نخستین شرط باور مند باشد. برنامه «ساما» هم موجود و در آرشیف اسناد در همین پورتال وجود دارد، باور مندی به برنامه «ساما»، یعنی اعتقاد به مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائو تسه دون، یعنی باور مندی به علم انقلاب، یعنی باور مندی به کمونیزم.

حال تمام آنهایی که هم خود را سامائی می دانند- گذشته از طیفی که ذهن شان حرکت زمان را متوجه نشده است- و هم «ساما» را یک سازمان غیر ایدئولوژیک و حتا اسلامی می دانند، اختیار به دست خودشان، می خواهند خود را مزدور روس بشناسانند و یا عوامل استخباراتی جدید آن در باند حسین جاسوس، لیبرال، ترسو و یا بی اطلاع، آنچه مسلم است به حکم برنامه و آئین نامه سازمان آنها هیچ ربطی به «ساما» به مثابه گردان پیشاهنگ طبقه کارگر که به پاسخ به نیاز مبرم پرولتاریای افغانستان به وجود آمده بود، نداشته و ندارند و هر نوع پافشاری شان بر این که گویا هم آگاهانه سامائی بوده اند و هم مسلمان، چیزی نیست به جز منافقت و دروغگویی.

حال که در مورد «ساما» اندکی توضیح دادم بیجا نخواهد بود در مورد دو شخصیت معروف و بنیانگذار «ساما» هر یک زنده یاد «کلکانی» و «پویا»، که در این اواخر در جریان دزدی های دیگر وقتی شهید دزدی هم مد روز شده است، کس و یا کسانی می خواهند آنها را از جنبش انقلابی دزدیده و جهت تجدید آرایش چهره کثیف خودشان، سرخی رخسار آنها را که از ایثار خون شان مایه گرفته است زرد و یا سیاه جلوه بدهند؛ نیز اندکی مکث نمایم: به ارتباط زنده یاد «مجید کلکانی» و شخصیت چندین بعدی وی در بستر زمان، قبل از همه توجه تان را به این مثنوی پرمفهوم از قلم و دماغ یک تن از اعاضم سخن دری، «سنائی غزنوی» که زیر عنوان «داستان پیل و جماعت کوران در حدیقه الحقیقه» آمده است، جلب می نمایم:

بود شهری بزرگ در حد غور و اندر آن شهر مردمان همه کور
 پادشاهی در آن مکان بگذشت لشکر آورد و خیمه زد بر دشت
 داشت پیلی بزرگ با هیبت از پی جاه و حشمت و صولت
 مردمان را ز بهر دیدن پیل آرزو خاست زآنچنان تهویل
 چند کور از میان آن کوران بر پیل آمدند از آن عوران
 تا بدانند شکل و هیأت پیل هریکی تازیان در آن تعجیل
 آمدند و به دست می‌سودند زانکه از چشم بی‌بصر بودند
 هریکی را به لمس بر عضوی اطلاع اوفتاد بر جزوی
 هریکی صورت محالی بست دل و جان در پی خیالی بست
 چون بر اهل شهر باز شدند برشان دیگران فراز شدند
 آرزو کرد هریکی زیشان آنچه گفتند جمله بشنیدند
 صورت و شکل پیل پرسیدند و آنچه گفتند جمله بشنیدند
 آنکه دستش به سوی گوش رسید دیگری حال پیل از او پرسید
 گفت شکلی است سهمناک عظیم پهن و صعب و فراخ همچو گلیم
 وانکه دستش رسیدی زی خرطوم گفت گشت است مرا معلوم
 راست چون ناودان میانه تهیست سهمناک است و مایه تبهی است
 وانکه را بُد ز پیل ملموش دست و پای سطرپر بوش
 گفت شکلش چنانکه مضبوط است راست همچون عمود مخروط است
 هر یکی دیده جزوی از اجزاء همگان را فتاده ظن خطاء
 هیچ دل را ز کلی آگه نی علم با هیچ کور همره نی
 جملگی را خیال‌های محال کرده مانند غتفره به جوال
 از خدائی خلائق آگه نیست عقلا را در این سخن ره نیست

ابعاد متعدد شخصیتی زنده یاد «مجید کلکانی» از یک جانب، دید ایستا و ضد دیالکتیکی معرفی کننده ها از جانب دیگر و همسو با آن جبن عده بشمارای که از یک سمت می خواهند خود را به زنده یاد «مجید کلکانی» پیوند دهند و از جانب دیگر شهامت و گریزه آن را ندارند تا از لحاظ ایدئولوژیک به باور های وی خود را معتقد و باورمند نشان دهند، موجب می گردد، که وقتی پای معرفی زنده یاد «مجید کلکانی» به میان می آید، در بهترین صورت تلاش معرفی کننده ها را به همان پیل در شهر کوران مقایسه نمود.

چه در این اواخر که امپریالیزم جنایتگستر امریکا و شرکاء، با به خدمت گرفتن عناصر خابین به جنبش انقلابی، مردم و کشور افغانستان از قماش، اعظم دادفر، سینتا و ده ها میهن فروش خرد و بزرگ دیگر در اداره مستعمراتی کرسی، و استفاده ابزاری از چند تن دیگر که هویت کثیف شان را در عقب نامهای پرطمطراق پنهان داشته، به جز انجوتیزم و از آن طریق نفوذ استعمار را در اعماق و دورترین نقاط افغانستان گسترانیدن کار دیگری انجام نداده اند؛ تا حدی موفق شد که زیر نام همکاری بقایای جنبش «شعله جاوید» با دولت دست نشانده، مردم را فریب داده و به اصطلاح از قاعده وسیع قدرت در افغانستان صحبت بدارد، در خارج از کشور به خصوص در ایالات متحده امریکا که از همان سالهای نخست، بیشترین بخش بیروکرایی فاسد و دست نخورده خاندان غدار طلایی در آن جای گرفته بودند و اینک فرزندان و نوادگان آنها در کنار و حتا پیشاپیش نیروهای اشغالگر در افغانستان، به تحکیم مناسبات استعماری اشتغال دارند، تلاش

وجود دارد تا از طریق مصادره شخصیت های ملی و مبارزاتی به نفع طرز تفکر استعماری، برای جمع شان هویت تاریخی مبتنی بر مبارزه بسازند.

در همین راستا یکی از شخصیت هائی که از یک جانب در سطح تمام افغانستان از طرف مردم افغانستان به مثابه قهرمان ملی شناسائی شده است و از طرف دیگر با کرنش های «ساما» در مقابل اشغالگران و دولت دست نشانده، تقریباً حیثیت شخصیت بدون تعلق را یافته، زنده یاد «مجید کلکانی» می باشد، لذا برای مصادره کنندگان و چپاولگران دسترنج مردم، چنین حالتی می تواند بهترین زمینه ای باشد تا «مجید کلکانی» را به نفع اندیشه های ضد پرولتری مصادره نموده، وی را خلاف آنچه بوده است، معرفی بدارند.

چنانچه در این اواخر یکی از تلویزیونهای که نه هویت و پدر و مادر سیاسی گردانندگان آن به درستی روشن است و نه هم اهداف آنها از عطف توجه شان به زنده یاد «کلکانی» و سایر جانبازان پیشاهنگان طبقه کارگر افغانستان می تواند در چشمرس قرار داشته باشد، طی برنامه های چندی با دعوت از افرادی که در طی مراحل مختلف زندگانی «کلکانی» با وی در تماس بودند- منهای آنهایی که با وی در ایجاد و بنیانگذاری اصلی ترین و آخرین میراث آن زنده یاد یعنی سازمان آزادیبخش مردم افغانستان در سطحی که حق ابراز نظر داشته باشند- میزگرد های چندی را تشکیل و تاریخ را وارونه جلوه دادند.

مثلاً آنها از آقای «سمندر غوریانی» که «مجید» را در عنفوان جوانی یعنی وقتی که ۱۷- ۱۸ سال بیشتر نداشت و در مدرسه «ابو حنیفه» در پغمان شاگرد بود، دیده و با هم صنفی بودند دعوت نموده بودند تا نظرش را به ارتباط آن زنده یاد بیان داشته، وی را از لحاظ ایدئولوژیک معرفی بدارد.

به چنین تحقیقی می گویند، شارلاتانیزم بورژوائی! چه محقق به جای آن که پدیده را در بستر زمان و فرایند رشد آن مورد مطالعه و بررسی قرار دهد همان مقطع زمانی خاصی را که اهداف خودش را بر آورده می سازد، برجسته ساخته، با استفاده سوء از اعتبار شخصیتی مصاحبه شونده، اهداف خود را بر آورده می سازد، بدون آن که دروغی گفته باشد و بار ملامتی دروغپردازی خودش را حمل نماید. کسانی هم که در قفای فرد اول صحبت می دارند، چون در یک نمایش بالماسکه گونه و شعبده بازی «تحریف تاریخ» آگاهانه شرکت جسته، در ظاهر نمی خواهد حرفی بالای حرف «استاد غوریانی» یکی از معروفترین ایدئولوگ های اخوان مکتبی و اسلام سیاسی در افغانستان و جهان زده باشد و از هویت ایدئولوژیک زنده یاد «کلکانی» به سادگی می گذرد.

در چنین حالتی می توان نوشت:

آقایان!

«مجید کلکانی» یک انسان بود و به مانند تمام نوع خود، از آغاز تولد الی در خون کشانیده شدنش، مراحل را طی نمود. به استناد گفته خودش و تأیید زنده یاد رهبر، او کودکی را در خرابه ای در قندهار که محل اقامت آن تبعیدیان و قربانیان خاندان غدار طلائی بود، سپری نمود، وقتی در صنف هشتم مکتب بود، دولت وقت موافقه نمود تا فامیل شان از تبعید برگردد، در آن زمان صنوف هشتم و نهم را در لیسه نجات و یا همان امانی سابق درس خواند، هر دو برادر بعد از ختم صنف نهم به دنبال هم می خواستند در لیسه تکنیک ثانوی شامل گردند، تا با استفاده از لیلیه آن لیسه مجبور نباشند همه روز بین کابل و پغمان رفت و آمد نموده، مصارف گزافی را متقبل گردند، چون دولت به این پیشنهاد و تقاضای شان پاسخ منفی داد، جهت ادامه تحصیل به ناگزیر شامل همان دارالعلوم شرعی که به لیسه ابو حنیفه مسمما بود، گردیدند.

این که در آنجا شاگرد ممتاز بودند و در فهم و درک مطالب، بهتر و بالاتر از تمام صنفی ها، نمی تواند مؤید این باشد که آنها اولاً در همان زمان آنچه را می خواندند، قبول هم داشتند و در ثانی تا آخر عمر به همان باور های دوران جوانی خویش باقی مانده و رشد فکری در وجود آنها نیز پایان یافت.

این چنین افراد باید بدانند که «مجید» به مانند تمام انسانهای دیگر حین تولد نه مارکسیست بوده و نه هم مسلمان و یا چیز دیگری، بلکه انسانی بوده به مانند تمام انسانهای دیگر که به مرور زمان و متناسب با رشد جسمی و دماغی اش، در تماس با محیط اجتماعی و تحت تأثیر پراتیک اجتماعی اش، افکار و نظریات خود را از یک جوان به گفته آقای سمندر غوریانی از یک جوان «مسلمان، نماز خوان و قرآن خوان» آغاز و در نهایت به یک مارکسیست لنینیست- پیرو اندیشه مائو تسه دون تکامل داده است، همان طوری که شخص مارکس این راه را پیموده و از یک هگلیست جوان به **مارکس تاریخ** مبدل شده است، همان سانی که هزاران و میلیونها کمونیست دیگر این راه را پیموده و بعد از این هم خواهند پیمود. لذا به همان سانی که حق نداریم تاریخ روند رشد و تکامل مارکس را از یک هگلیست جوان الی **مارکس تاریخی**، از وسط بریده و به خاطر تخطئه هویت **مارکس تاریخی**، نقطه پایان فرایند رشد فکری وی را در همان جوانی بگذاریم، به همان سان و به هیچ صورت حق نداریم وقتی در رابطه با هویت ایدئولوژیک زنده یاد «کلکانی» و یا سایر جانبازان جنبش انقلابی صحبت می داریم، تاریخ حیات آنها را گزینشی تقطیع نموده، به اساس یک مقطع خاص بر تمام فرایند حکم نمائیم.

در همین زمینه بیجا نخواهد بود، توجهی به بخش دیگری از حیات زنده یاد «کلکانی» نیز نمائیم بدین مضمون: در اوایل سال ۶۰ وقتی کارهایم از نیمروز تمام و الی آمدن زنده یاد «رهبر» می بایست ضمن انتظار نامبرده، رفقای ساما را نیز که در ایران و به خصوص تهران و حومه آن بدون ارتباط باقی مانده بودند، تنظیم نمایم، در جریان کارهای تشکیلاتی، یکی از روزها، یکی از رفقاء که خوشبختانه هنوز زنده و از قرار معلوم فعال هم می باشد و در آن زمان مسؤولیت آموزشی و تشکیلاتی چند رفیق کوهدانی که در بین شان دو سه تن کلکانی نیز وجود داشت، عهده دار بود، از موجودیت فردی در بین رفقاء یاد نمود به نام معلم «جلیل» که گویا خود را رفیق زنده یاد «کلکانی» معرفی داشته، با استفاده از چنان اتوریته ای، نه تنها خود در کار تولیدی و آموزشی حصه نمی گرفت و زالو وار از دسترنج جوانان زندگانی می نمود، بلکه مانع کار آموزشی رفقای جوان نیز می شد. رفیق مورد نظر از من توقع داشت، تا یک باری به محل اقامت آنها که در یک فابریکه مکرونی سازی بود، سر زده در حل مشکل، وی را کمک نمایم.

وقتی طبق قرار قبلی به آنجا رسیدم، رفقای جوان با شور و شعف زیادی در انتظارم بودند. بعد از چند دقیقه صحبت با معلم «جلیل» به این نتیجه رسیدم که تمام دوران رفاقت و تماسهای نزدیک نامبرده با زنده یاد «کلکانی» به زمانی بر می گردد که زنده یاد «کلکانی» تازه زندگانی غیر قانونی را آغاز نموده و به اصطلاح به مثابه یک **عیار و کسی که به قانون تمکین ندارد یاغیگری می نمود**، و این که بعد ها زنده یاد «کلکانی» کدام مسیری را طی نموده و در جریان رشد شخصیتی اش چگونه از آن معیارها و اخلاقیات آن عبور نموده، نه تنها برای معلم «جلیلها» مفهوم نیست، بلکه نمی خواهند بپذیرند که «مجید» با کمونیست شدن و خود را با صفات یک کمونیست عیار ساختن، در نخستین گام، «مجید» نماز خوان، روزه گیر، کاکه، خرابات و که افرادی از قماش معلم جلیل به وی نسبت می دادند، را در زیر پا هایش له کرده و با خرد ساختن استخوانهای چنان شخصیهائی در درون خودش، به هویت کمونیستی اش دست یافته است.

این قلم به اساس شناخت مستقیم خود که از اوایل دهه پنجاه آغاز می یابد و الی پنجم حوت ۱۳۵۸، یعنی ۳ روز قبل از دستگیری وی که برای آخرین بار به خاطر مسافرتی که پیش روی داشتیم از وی وداع و با زنده یاد رفیق کبیر معروف

به حکیم، عازم سفر گردیدیم، در تمام این سالها وی را انسانی یافتم معتقد و وفادار به علم انقلاب، یعنی به کمونیسم، یعنی به مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائو تسه دون.

خیره سری و حماقت برخی ها در معرفی زنده یاد «کلکانی» چنان عمیق است که انسان مجبور می شود به خاطر گشودن گره دماغی کسانی که جرأت و شهامت پذیرش «مجید» واقعی یعنی «مجید» کمونیست را ندارند، در کنار واقعیت، از قراین، شواهد و اسناد نیز استفاده نماید، چنانچه:

برای نخستین بار اسم زنده یاد کلکانی به مثابه یک تن از اعضای جنبش چپ، در پیوند با «گروه پس منظر تاریخی» به میان آمد، این که سرانجام آن گروه به کجا کشید بحثی است جداگانه، اما این که تمام افراد شامل گروه از بستر شعله جاوید، یعنی از بستر جنبش دموکراتیک نوین، با زبان رساتر از بستر مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائو تسه دون برخاسته بودند، خود گواه آن است که «مجید»، دیگر نه آن «مجید» مسلمان و نماز خوان بود و نه هم کاکه جوان شمالی وار که بخواهد ادای عیار بازی را در آورد.

در دومین گام نام زنده یاد کلکانی در پیوند با «گروه انقلابی خلقهای افغانستان» به میان می آید، یعنی باز هم یک گروه معتقد به مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون « مطرح می گردد، پروسه ای که در فرایند آن تنها کسانی حق داشته اند که معتقد به مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائو تسه دون به مثابه یکی از ۳ پیش شرط ایدئولوژیک بوده و آحاد تشکیل دهنده آن، مارکسیست – لنینیست- پیرو اندیشه مائوتسه دون بوده اند.

از این قراین که بگذریم، نوشته های زنده یاد «کلکانی» به خصوص برنامه سازمان که اصل آن را در بخش اسناد همین پورتال یافته می توانید، بزرگترین اسنادی اند که هویت کمونیستی زنده یاد «کلکانی» را تأیید می دارند.

گذشته از تمام اینها؛ نزدیکترین کس به زنده یاد «کلکانی»، یعنی کسی که نه تنها با وی زندگانی در خرابه های قندهار را مشترکاً سپری نمود، بلکه در تمام فراز و نشیب زندگانی، حتا برای یک لحظه هم از لحاظ ذهنی از وی فاصله نگرفته و جانش را در اثبات تعهدش نثار نمود، زنده یاد «قیوم رهبر» بود.

فکر نمی کنم کسی با وجدان سالم نه فروخته شده و یا هم ترسو و جبون، در جهان وجود داشته باشد که نپذیرد «مجید» را بهتر از همه کس و بیشتر از همه کس، زنده یاد «رهبر» می شناخت و به همین صورت خلاف آن، این شناخت و روند رشد هر دو آنچنان و قسمی بود که با وجود چند هزار کیلومتر فاصله در طی چندین سال اقامت زنده یاد «رهبر» در خارج از افغانستان، وقتی در سال ۱۳۵۷ از فرصت استفاده نموده به کابل بر می گردد و برادرش را بعد از سالها ملاقات می نماید، کمترین اختلافی در طرز دید و بینش با هم ندارند. همین «رهبر» در جریان سخنرانی تاریخی و منحصر به فردش در هفتمین سالگرد به خون گشائی شده زنده یاد «کلکانی» که زیر عنوان «ساما در آئینه قدنمای اندیشه و کردار مجید» از طرف کمیته فرهنگی «ساما» منتشر شده است، نه یک و یا دو بار، بلکه بار بار بر کمونیست بودن و « مارکسیست – لنینیست – پیرو اندیشه مائو تسه دون» بودن زنده یاد «کلکانی» تأکید و رزیده به صراحت نشان می دهد که زنده یاد «کلکانی» اگر نگوییم تنها فردی بوده به جرأت گفته می توانیم یکی از معدود افرادی بوده که دیالکتیک را به منش خود مبدل ساخته بود.

حال وقتی با تمام این تذکرات کسانی پیدا می شوند که مرغ شان یک لنگ دارد و حاضر نیستند بپذیرند که یا شناخت شان از «مجید» به قدر کافی نیست تا هویت ایدئولوژیک وی را اذعان بدارند و یا هم شهامت و جرأت چنین کاری را ندارند و هنوز هم اینجا و آنجا با قیافه گرفتن ها و مظلوم نمائی ها می خواهند «مجید» را، از اندیشه اش جدا نموده وی را در سطح یک مسلمان تاریخزده و یا هم یک کاکه جوان فاقد ایدئولوژی پائین بیاورند، به غیر از آن که چنان اشخاصی را جواسیسی دانست که برای انجام چنین مأموریتی یعنی کشتن و نصف کردن «مجید»، پول می گیرند و دوام هستی نکبتبار شان را در چنین انکاری می دانند، نمی توان نام دیگری بر آنها گذاشت.

دزدی هویت جانبازان «ساما» به مجید خلاصه و ختم نشده، هر دزدی اعم از خس دزد و دزد دهماره ئی سیاسی، در تلاش آن است تا برای ساختن و جعل تاریخ مبارزاتی برای خودش یک و یا چند تن از جانبازان «ساما» را از تاریخ مبارزاتی جدا و به خود نسبت بدهد، که یکی دیگر از چنین تلاشهایی، تلاشی است که به غرض مسلمان نشان دادن زنده یاد «نادر علی دهاتی معروف به پویا» صورت می گیرد.

در اینجا باز هم با پای گذاشتن بر سابقه مبارزاتی آن زنده یاد و وی را شخص **دروغگو و متقلب معرفی داشتن که گویا بدون اعتقاد به اندیشه رهنمای سازمان، به برنامه آن رأی داده است**، یک پارچه کاغذی را که گویا ورق تحقیق زنده یاد «نادر علی» می باشد، به نشر می رسانند که در آن از زبان زنده یاد پویا نوشته شده است که وی با «مائویزم» سروکار ندارد.

بیانید اندکی به ارتباط این سند ادعائی غور بیشتر نمائیم، امیدوارم خوانندگان عزیز - به خصوص آنهایی که زندان خاد را سپری نموده اند- این نوشته را می خوانند هرگاه در آن اشتباهی را تشخیص می دهند، با تذکر بر این قلم منت بگذارند.

۱- فرستنده نوشته شخصی است مشکوک، باسابقه سیاسی بند بازانه. یعنی بعد از سیر و سیاحت در تمام احزاب اسلامی از قبیل حزب و جمعیت در بیرون از زندان، در داخل زندان بیشتر به خاطر حمایت اخلاقی نیروهای انقلابی که در آن زمینه در تمام زندان شهره خاص و عام بودند، زیر پوشش پناه بردن به چپ، فعالیت استخباراتی خود را به نفع مزدوران روس پیش می برد. با ختم زندان در همسویی با تتی چند از افراد خاد، ابتداء نشریه ای را در زمان نجیب و بعد ها در زمان ربانی - مسعود در کابل راه انداخته، به مثابه بلند گوی ربانی- مسعود بر جنایات تاریخی آنها پرده استتار می کشد. از همان زمان تا این اواخر که روی اختلافات درونی جناح های حاکم در قدرت، از اداره امنیت ضد ملی افغانستان رانده شد، در تماس تنگاتنگ با آنها قرار داشت.

۲- محل نشر، یکی از سایتیهای که تار و پود وجود آن با استخبارات ایران وابسته بوده، در تقسیم وظایفی که از جانب بادرانش صورت گرفته، دو وظیفه اساسی را بر دوش آن گذاشته اند: یکی ایجاد افتراق و دوگانگی بین ملیت های با هم برادر افغانستان و تعصبات قومی، مذهبی، زبانی و نژادی را دامن زدن و دیگری پخش افتراء، دروغ و بهتان علیه احاد جنبش دموکراتیک نوین و مصادره شخصیت های معینی از آن به نفع اسلام و ملیت خاصی.

با چنین مشخصه ای، نشر یک ورق تحقیق از «نادر علی دهاتی - پویا» معنون به «مرد آهنین ساما» تلاش صورت می گیرد، تا زنده یاد «پویا» را یک هزاره مسلمان معرفی بدارند. اصل این ورق تا هنوز در سایت و اواکی کابل پرس وجود دارد. ورق پاره ای که در مطابقت کامل با خواست عناصر بی ایمان، جبون و بی شهامت قرار داشته، با چنان گرمی از آن استقبال نمودند، توگویی سیاره جدیدی را در نظام شمسی ما کشف نموده اند. به ارتباط درستی و نادرستی این ورق پاره می توان نوشت:

۱- از آن جایی که نمونه دیگری به قلم شخص زنده یاد «پویا» وجود ندارد، تا از طریق مقایسه با آن، به درستی انتساب و یا نادرستی انتساب حکم نمود، لذا چنین ورق پاره ای در همان گام نخست، از اعتبار صد در صد بازمانده، در صد انتساب آن به زنده یاد «پویا» می تواند به ۵۰ در صد تقلیل بیابد.

۲- چون نمونه خط زنده یاد «نادر علی پویا» وجود ندارد، لذا باید امر صداقت و عدم صداقت و انگیزه های منبع پخش و نشر از پخش چنین ورق پاره ای مورد مذاقه قرار بگیرد. امری که با در نظر داشت آن، اصل مشبوه بودن ورق پاره را فزونی بخشیده، در صد اعتبار آن را باز هم تقلیل می دهد.

۳- نکته سوم ادبیات به کار گرفته شده در ورق پاره، با اوراق مشابه می باید مقایسه بگردد. یعنی باید دید که آیا مستطقی خاد با همان ادبیات چیزی می نوشتند و یا خیر؟

تا جایی که مطالعات این قلم چه از خاطره های زندانیان سیاسی دوران حاکمیت مزدوران روس و آثار مشابه در سطح منطقه و جهان و پرسش های این قلم از کسانی که در چنگ خاد اسیر شده بودند، گواهی می دهند، شکنجه گران خاد از همان نخستین لحظات دستگیری یک فرد، تمام سعی و تلاش شان را بر آن می گذاشتند تا شخص مورد نظر را نه تنها از لحاظ جسمی خرد و خمیر نمایند بلکه از لحاظ روانی و شخصیتی نیز وی را ضمن تجرید و تحقیر به جایی برسانند که به دستور مستنطق، صدای حیوانات را در آورند. این روش یعنی شخصیت متهم را خرد کردن و او را انسانی فاقد هیچ نوع احترامی معرفی داشتن، حکم می نمود تا مستنطق سخنش را با دشنام، فحش و کلمات زشت آغاز نماید، نه این که مستنطق بیاورد و به متهم آنهم در قد و قامت سیاسی-تشکیلاتی «پویا» که دشمن می داند چه کاره است و از چه موقعیتی در «ساما» برخوردار است، با کلمه «محترما» آغاز به تحقیق نماید و به جای کلمه های «بی ناموس، تروریست، نوکر امپریالیزم و ...» وی را با محترما مخاطب قرار بدهد.

از یک منظر دیگر، نشر چنین ورق پاره ای می تواند بر آورده ساختن خواست خاد و هیأت تحقیق مزدوران روس باشد در جهت دموکراتیک و انسانی نشان دادن آن باند های جنایت پیشه و آدمکش که گویا خلاف ادعای طرف مقابل هیچ گاهی به شکنجه نپرداخته و در همه حالات احترام دشمنان شان را حفظ نموده اند و حینی که با گلوله سینه دشمن را سوراخ کرده اند، فراموش ننموده اند تا بر بالای گلوله کلمه «محترما» رانیز بنویسند!!

۴- برای یک لحظه می پذیریم، که تمام این اشکالات مرتفع، هم ورق پاره به قلم زنده یاد «پویا» نگارش یافته، هم فرد ارسال کننده قابل اعتماد بوده و هم منبع نشر دارای اشکال نمی باشد و از همه گذشته، فردی از شکنجه گران خاد خواسته با لحن خوش زیر پای زنده یاد «پویا» چاه سقوط را بکند و در نتیجه این ورق پاره از صحت صد در صد برخوردار می باشد، در اینجا سؤالی که مطرح می گردد این است:

آیا زنده یاد «نادر علی پویا» در یک جلسه سازمانی کمیته مرکزی «ساما» شرکت نموده بود، تا اخلاقاً و وجداناً موظف باشد همه چیز را راست و بدون کمترین غشی بیان دارد و یا این که زنده یاد «پویا» در چنگ دشمنی اسیر بود که می خواست از زندانی بودنش سود جسته محتویات مغزش را در اختیار قرار بدهد؟

مگر نه این است که از همان نخستین لحظات دستگیری برای یک زندانی در سطح زنده یاد «پویا»، زنده یاد «مجید»، زنده یاد «بهمن» و سایر جانبازان قهرمان مردم، نکته ای که مطرح می گردد حفظ اسرار سازمان مربوطه شان و فریب دشمن با معلومات واهی و مستنطق را پشت نخود سیاه فرستادن می باشد؟ عکس آن، مگر تمام خواست و آرزوی یک مستنطق آن نیست تا بر محتوای مغز متهم راه یافته از آن طریق وی را تحت کنترل خود در آورد؟

به عبارت دیگر مگر نه این است که از همان نخستین لحظات دستگیری جدال عظیمی بین مستنطق که می خواهد به حقایق دست یابد تا بدان وسیله ضربت خود را کامل سازد و متهم که آگاهانه و با قصد قبلی می خواهد طرف مقابل را با کوله باری از دروغ سرکیچه بسازد و نگذارد تا مستنطق چیز به درد بخوری از وی به دست بیاورد، آغاز می یابد؟

اگر جریان تحقیق چنین است- که به فکر من چنین بوده و باید چنین باشد- از چه زمان بدین سو، ما به خود حق و اجازه می دهیم تا اوراق تحقیق رفقای دربندی را که آگاهانه برای نجات جان خود و رفقای شان دروغ گفته اند، انکار کرده اند، با صد حيله و نیرنگ آن حقیقتی را که مستنطق به دنبالش بوده از وی پنهان داشته اند، به مثابه سند جهت معرفی یک فرد، شخصیت و هویت ایدئولوژیک وی، معتبر دانسته و آن را مستمسک شناخت خود قرار دهیم.

خانم ها و آقایان!

هیچ فکر کرده اید که با چنین حکمی، به صد ها و هزاران جانبازی را که شجاعانه در زیر شکنجه مقاومت نموده و ارمان به دل مستنطق گذاشته تا یک حرف راست از دهانش بشنود، چه معرفی می داریم؟ و در عوض آنهایی را که

بلبل زبانی کرده برای نجات از شکنجه و رهائی از لت و کوب، از سیر تا پیاز را بدون کمترین غشی بیان داشته اند، چگونه پاداش می دهیم؟

رزمنده ای در قد و قامت سیاسی- تشکیلاتی زنده یاد «پویا» که می داند در چند قدمی مرگ قرار دارد، با انکار تعلق فکری اش به «مائوئیزم» اولاً حماقت مستنطق را مستمسک قرار داده و خود را با آن بی رابطه اعلام می دارد و در ثانی با دانش عمیقی که داشت، می دانست که چیزی به نام «مائوئیزم» وجود خارجی ندارد، تا با پذیرش آن، برای جواسیسی از قماش باند جواسیس (حسین، آهن زنگ زده- پولاد- و صادق)، نواله آماده ای مهیا بسازد. از آن گذشته، «نادر علی پویا» که دشمن مردم وی را مرد آهنین «ساما» لقب می دهد، به مثابه رهبر سازمان، وظیفه دارد تا از برآمد علنی سازمان، یعنی برآمد دموکراتیک سازمان دفاع نموده، در زیر شدیدترین شکنجه ها، آنچه را اجازه نداشته و زمان ابراز آن تا آنوقت فرا نرسیده بود، یعنی هویت ایدئولوژیک سازمان را از آنها کتمان نماید، فقط در چنین صورتی ست که زنده یاد «پویا»، ارج و اهمیت احترام گذاشتن را پیدا می نماید، نه آن طوری که کلاشان وابسته به امپریالیزم در تلاش اند تا تصویر شخصیتی وی را ارائه بدارند.

اینک که به ارتباط چگونگی تشکل «ساما»، بنیانگذاران با شهامت و جانباز آن، خط فکری و هویت ایدئولوژیک آن، هرچند مختصر، اشاراتی صورت گرفت و همه خواندیم که «ساما» در زمان خودش تا حد زیادی به حیث عصاره و چکیده جنبش کمونیستی افغانستان، پای به عرصه وجود گذاشت؛ می توانیم به طرف ادعای شبنامه نویس و این که گویا من در پشاور تشکیلات ساما را از هم پاشان ساخته و افراد انقلابی را از درون سازمان به بیرون پرتاب نموده ام، برگشته و صحت و سقم آن ادعا را، با معرفی اوضاع افراد «ساما» در پشاور، روشن نمایم. امری که امید است به همین زودی در قسمت آینده خدمت تان تقدیم گردد.

ادامه دارد